نبض جهانم در این خانه تپیده است

آیدا شاملو

در سکوت نشسته‌ام و از پنجره به حیاط خانه، به برگ‌ریزان هزاران‌هزار برگ می‌نگرم که زمین سبز را برگ‌پوش کرده. بیرون، دو سوی خیابان‌های دهکده انباشته از برگ چنار است که با عبور هر اتومبیلی به رقص درمی‌آیند و باز آرام می‌گیرند.

از خرداد سال ۹۴ که پروژه آماده‌سازی «خانه بامداد» آغاز شد، بار دیگر خاطرات، یادها و آرزوها در درونم شعله‌ور شدند، برگ‌برگ دست‌نوشته‌هایش، فیش‌ها، یادداشت‌ها، پرهیب با شکوه شانه‌هایش پشت ماشین تایپ و شعرها و آن لحظه‌های ناب، همه جان گرفتند و زنده شدند. می‌بینمش همچنان پشت میز کارش، نشسته دارد گیل‌گامش را بر مانیتور می‌خواند... و درخت صنوبر خانه که همچنان راست و استوار ایستاده و به بودن اصرار می‌ورزد.

در سال ۱۳۶۸ برای دیدن این خانه به دهکده آمدیم، نسترن شرقی شماره ۵۵۵، شماره شناسنامه احمد بی یک ۶۵! ما را واداشت لحظه‌ای بایستیم در پیشگاه خانه و در چشم هم نگاه کنیم.

درخت صنوبر بلندبالا با سوزنک‌هایش که از نور خورشید قبل از غروب مانند مس می‌درخشیدند، به ما خوشامد گفت. قدم برداشتیم به جانبش که پذیرایمان شود. دستانم را گذاشتم بر تنش که حس کند نرمی و مهر ما را؛ درختی به یادگار، درختی که خاطره عشقی بر تنش حک شده است، میثاق دو جان، وعده پیوندی «در آن سوی پیکرها». خانه را تازه پس از آن همه دیدیم، خانه انگار خود خود خانه بود، خانه چند سال پیش ما در ایست کرویدون East Croydon، پیچ‌وخم‌های راه کورت وود لِین، راه خانه‌ای که درختانش سر به هم آورده بودند همچون کوچه‌ای بی‌انتها. چشم‌انداز دل‌فریبش همچنان که می‌گذشتیم نغمه سر می‌داد، آداجیوی کنسرتو گیتار آرانخوئز... «سکوت سرشار از ناگفته‌هاست».

و امروز در این نقطه بی‌بدیل بر کره زمین، در خانه خورشید، این حس در من است که آن صدا در گلوی هزار قناری خاموش تداوم یافته است آیا؟

روز و شب این دغدغه با من است که آیا خواهیم توانست به کاری درخور دست یازیم؟ بایسته و شایسته، بار امانت را بر دوش بریم و در دست آینده نهیم؟

نبض جهانم در این خانه تپیده است؛ خانه‌ای پذیرای انسان‌هایی از اقصا نقاط سیاره زمین، از نیشابور تا کابل، توکیو، استکهلم تا وین تا مادرید و خوی، تربت‌جام، بندرعباس، خرم‌آباد و کردستان تا خاش، مازندران، بهبهان و نیویورک. شاعر، کاتب، عکاس، نقاش، موسیقی‌دان، بازیگر... هنرمندان، روشنفکران، دوستداران شعر و هنر و زبان و زیبایی و خیال در این خانه دم به دم هم داده و زیسته‌اند؛ ایشان را به ضیافت رودخانه‌ها و دریاها میهمان می‌کردیم به آوای لورکا، مارگرت سوسا، فورت وانگلر، اورف، زوبین مهتا، آتاهوالپا، روحی سو، کلارا هاسکیل و... .

«کجا بود آن جهان
که کنون به خاطره‌ام راه بربسته است؟».

خاطرات امیرحسن چهلتن از خانه آقای «شاعر»

۱۰ دقیقه انتظار

۱ اوایل سال ۱۳۵۸ که احمد شاملو از سفر انگلیس برگشته بود، او را در جمع مشورتی کانون دیدم؛ در خانه‌ای در خیابان فروردین تهران که جلسه برگزار می‌شد. احمد شاملو در جمع‌های رسمی آدم ساکتی بود و خیلی حرف نمی‌زد. در جلسات کانون هم آدم کم‌حرفی بود. بعد برای سفری دوساله به لندن رفتم. بهار ۱۳۵۸ که عازم سفر بودم، محمدعلی سپانلو به من گفت، هرچه داستان داری به من بده، احمد شاملو می‌خواهد مجله «کتاب جمعه» را منتشر کند. من هم سه‌تا داستان دادم. اوایل سال ۶۰ به ایران برگشتم و از تیرماه همان سال باز احمد شاملو را در جلسات کانون می‌دیدم، ولی رودررو آشنایی نمی‌دادیم و صحبتی نمی‌کردیم، تا یک سال بعد. من با محمود دولت‌آبادی گفت‌وگوی بلند «ما نیز مردمی هستیم» را انجام می‌دادم، دولت‌آبادی گاه‌گاهی احمد شاملو را می‌دید، به من گفت پیش احمد شاملو بودم، اسم تو را آوردم، خواست تو را ببیند و به این نحو فرصتی فراهم آمد تا به خانه آقای شاعر بروم. احمد شاملو مانند خیلی از آدم‌ها در جمع‌های غیردوستانه و رسمی چندان خوش‌خلق نبود. جوان‌ها هم خیلی دوست داشتند به خانه شاملو بروند و وقتی متوجه شدند من با احمد شاملو معاشرت دارم، می‌خواستند آنها را با خودم ببرم. در دیدارها حرف زیادی با هم نداشتیم، به دلیل اینکه من احترام خیلی زیادی برای شاملو قائل بودم و او هم ملاحظاتی داشت. آن‌موقع خانه احمد شاملو در چهارراه قصر بود. بعد هم به خانه‌ای در پاسداران نقل‌مکان کرد و سرانجام هم به خانه‌شان در دهکده در حوالی کرج رفتند و آنجا ماندگار شدند.

۲ من به همه این خانه‌ها رفته‌ام. خاطرم هست روزی به خانه‌اش در چهارراه قصر رفتم، از قبل تلفنی قرار گذاشته بودیم. من که رسیدم، احمد شاملو خانه نبود، آیدا گفت رفته بیرون، برمی‌گردد، شام هم آنجا ماندم. مشتاق بودم او را در خانه‌اش ببینم و از طرفی او هم به من و داستان‌هایم علاقه داشت. به ناشر آثارم، علیرضا رئیس‌دانا، گفته بود واژه‌هایی از داستان‌های من را در «کتاب کوچه» استفاده کرده و برای آنها مدخل نوشته است، منتها آدرس نداده بود که کدام‌یک از کلمه‌ها را در کتاب کوچه آورده است. یادم است اولین‌باری که به خانه‌اش در چهارراه قصر رفتم، ضبط‌صوتی داشت که خراب بود. می‌دانست من مهندس الکترونیک هستم، به من سپرد تا آن را تعمیر کنم و من نگران بودم نتوانم درستش کنم، ولی ایراد خیلی کوچکی داشت آن را برطرف کردم و به او دادم.

احمد شاملو آدم دموکراتی بود. برای اینکه آدم‌هایی در آن مقطع در کانون بودند که شاملو به آنها اعتماد داشت؛ مثلا غلامحسین ساعدی، ناصر پاکدامن و پرهام عضو کانون بودند. از جوان‌ترها هم محمد مختاری و نسیم خاکسار مورداعتماد احمد شاملو بودند، همین‌طور محمدعلی سپانلو و هما ناطق. احمد شاملو معمولا در جلسات کانون کم حرف می‌زد. اغلب جلسه‌ها هم در خانه احمد شاملو یا خانه جواد مجابی برگزار می‌شد. در نشست‌های مشورتی کانون در دهه ۶۰ در تدارک آن بودیم بیانیه‌ای اعتراضی به وضعیت سانسور کتاب منتشر کنیم و نامش را هم گذاشته بودیم «رنج‌نامه». بیست‌وچندنفر از نویسندگان، این بیانیه را امضا کردند، اما به دلایلی آن را منتشر نکردیم. شاملو از سال‌های دهه ۷۰ دیگر در نشست‌های مشورتی کانون حضور نداشت و شرکت نمی‌کرد. البته با او در تماس بودیم و در جریان موضوعات بود، اما دیگر به نشست‌های مشورتی کانون نمی‌آمد. او جمله معروفی هم داشت، می‌گفت «با گوشت گندیده نمی‌توان کتلت درست کرد». احمد شاملو یک دوره هم جزء هیأت دبیران کانون بود، اما چندان آدم تشکیلاتی‌ای نبود. من به این نتیجه رسیدم که کسی مانند احمد شاملو به اندازه کافی با نوشتن کار انجام می‌دهد، به‌این‌خاطر چندان در فکر تشکیلات و این کارها نبود. من در همه آن سال‌ها به فواصل مختلف احمد شاملو را می‌دیدم و خاطره‌هایی هم هست که نمی‌توان آنها را طرح کرد. بعضی‌وقت‌ها هم با محمود دولت‌آبادی به دیدارش می‌رفتیم.

۳ شاید صورت خوشی نداشته باشد، این را بگویم؛ تازه کتاب «چیزی به فردا نمانده است» از من منتشر شده بود. علیرضا رئیس‌دانا و ایرج کابلی، این اثر را خوانده و دوست داشته‌اند. یک سال بعد؛ یعنی در نوروز ۱۳۷۸ به سفر رفتم و سه سال بعد که برگشتم، احمد شاملو از دنیا رفت. پیش از سفرم، با ایرج کابلی به دیدارش رفتیم، احمد شاملو نمی‌دانست من همراه ایرج کابلی هستم. وقتی به خانه شاملو رسیدم، در زدیم، آیدا خواست ۱۰ دقیقه دیگر وارد خانه شویم. آن‌موقع پای احمد شاملو قطع شده بود و حتما در وضعیتی نبودند که ما را در خانه بپذیرند. برای همین رفتیم در شهرک قدم زدیم و بازگشتیم، احمد خیلی تکیده و لاغر شده بود. روی صندلی نشسته و پارچه‌ای روی زانویش انداخته بود. همدیگر را بوسیدیم، به آیدا گفت، اولین‌بار که چهلتن را دیدم سرباز بود، خندیدم و آیدا یکی از کتاب‌های کودکان شاملو را برایم آورد، چای خوردیم و گپ زدیم. ایرج کابلی گفت برای هیأت دبیران جدید کانون می‌خواهیم چهلتن را بیندازیم جلو و شاملو گفت ولش کنید، بگذارید داستان‌هایش را بنویسد.

حفظ رنگ‌وبوی سال‌ها شاعری

آمنه رئیسی*

هرگاه جامعه‌ای به آن حد از آگاهی رسیده باشد که بتواند ردپای روزها و سال‌های حضور بزرگانش مثل شاعر، نقاش، معلم، محقق، دانشمند و... را در مکان حضورش درک کند، برای حفظ نشانه‌های این حضور تلاش می‌کند. به‌این‌سان دامنه تأثیر این بزرگان و نخبگان از حد خانواده و شهر فراتر می‌رود و مبدائی می‌شود در ارتقای شئون کل سرزمینشان. اینجاست که خاطرات و یادگارهای منقول و غیرمنقول ایشان جایگاهی ملی و فراملی می‌یابد. به‌تبع آن همه چیزهایی که یادگار او باشد؛ مثل سکونتگاه، اثاث خانه، کاغذها، یادداشت‌ها، مبلمان و خلاصه هرچه متعلق به روزهای حضور شخص در خانه‌اش بوده، ارزش یک میراث فرهنگی را پیدا می‌کند. از اینجا به‌بعد صاحبان این یادگارها فقط خانواده و بازماندگان نیستند، بلکه تمام افراد سرزمین و حتی گاهی جهانیان هستند. حفظ این آثار که به‌واسطه حضور ساکنانشان دارای شأن و ارزش ملی شده‌اند برعهده دولت و ملت است.

خانه احمد شاملو نمونه‌ای است از یک بنای معاصر که رنگ‌وبوی صاحبش را دارد؛ رنگ‌وبوی سال‌ها شاعری و تلاش در جهت درک و معرفی ادبیات معاصر ایران و جهان. تصور اینکه خانه این شاعر پیشرو و متقدم را یک بنای شخصی و صرفا متعلق به افراد خانواده‌اش بدانیم، حاصل نوعی نگاه یک‌جانبه است.

در دهه‌های گذشته قوانین و ضوابطی تصویب شده که ثبت و حفاظت میراث فرهنگی را جزء وظایف دولت می‌شمرد. از آن جمله، در قانون حفظ آثار ملی مصوب ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۰۹ شمسی، ماده اول و ماده دوم و در قانون ثبت آثار ملی مصوب اول آبان‌ماه ۱۳۵۲، ماده‌واحده یک و دو، به ثبت، حفاظت و نظارت دولت بر میراث منقول و غیرمنقول اشاره شده است. مؤسسه الف. بامداد که زیر نظر خانم شاملو به حفظ و نشر آثار احمد شاملو می‌پردازد، مطابق این قوانین و در جهت دوام و بهبود عملکرد خانه شاملو، داوطلب ثبت این خانه شد و بنده از جانب اداره کل ثبت آثار و حفظ و احیای میراث معنوی و طبیعی سازمان میراث فرهنگی مأمور به انجام این کار شدم.

اولین ملاقاتم با آیدا شاملو در مهرماه ۱۳۹۳، روزی که برای بازدید و بررسی خانه احمد شاملو به منزل ایشان رفته بودم، صورت گرفت. این خانه در منطقه فردیس البرز و در شهرک زیبا و آرام دهکده (شهرک خانه) قرار دارد. یک خانه دوطبقه چوبی میان یک باغ کوچک پر از گل‌های شاداب و درختان سرزنده. خانه‌ای با سقف شیب‌دار. این خانه دوطبقه با پله‌های ساده چوبی به طبقه بالا مرتبط می‌شود و در تمام فضای زیر شیروانی قفسه‌های کتاب چیده شده است. یک مبل راحتی یک‌نفره در کنار قفسه‌ها قرار گرفته؛ مبلی که محل نشستن و مطالعه احمد شاملو بوده است. تابلوهایی از عکس‌ها و نقاشی‌هایی که دوستان هنرمند احمد شاملو به این خانواده هدیه داده بودند در اتاق‌ها نصب شده است. در طبقه همکف، کنار خانم شاملو نشستم. مبلمان طبقه اول متأسفانه ارتباطی به سال‌های حضور احمد شاملو نداشت. مبلمان آن دوران را برخلاف میل خانم شاملو، از خانه برده بودند. خانم شاملو با قهوه و مهربانی‌اش از ما پذیرایی کرد و خواست که درباره روندی که برای انجام کار در پیش‌رو داریم برایش توضیح دهیم. در پاسخ گفتم که به حدود سه یا چهار روز وقت، برای رسم کروکی و برداشت و عکاسی از خانه نیاز داریم و بعد از آن حدود دو یا سه‌هفته ترسیم نرم‌افزاری و جمع‌آوری اطلاعات برای تنظیم گزارش. مرحله نهایی هم ارائه گزارش و دفاع از آن در جلسه کمیته ثبت و در نهایت ثبت خانه احمد شاملو خواهد بود.

خانم شاملو خاطرنشان کرد که تابه‌حال چندمرتبه این مراحل ازسوی گروه‌هایی انجام شده، ولی متأسفانه هنوز خانه ثبت نشده است. در پاسخ گفتم که من به انجام این کار امیدوارم و فکر می‌کنم که این‌بار موفق خواهیم شد. از فردای آن روز مشغول عکاسی و نقشه‌برداری شدیم و غروب‌ها با عطر قهوه و شیرینی گرم در کنار خانم شاملو به گپ و شنیدن خاطرات آقای شاملو و جمع‌آوری اطلاعات می‌پرداختیم. روزی که خانه احمد شاملو به ثبت ملی رسید، با آیدا شاملو تماس گرفتم و تبریک گفتم، چراکه می‌دانستم ثبت خانه احمد شاملو، برای ایشان مهم بود تا یاد احمد شاملو حفظ شود و مسیرش ادامه یابد. او بابت امیدواری‌ای که در آغاز کار داشتم از من تشکر و آرزو کرد که همیشه با همین نیروی امیدواری موفق به به‌پایان‌رساندن کارهایم شوم که این اتفاق برای من بسیار شیرین و گوارا بود.

خانه شاملو، طبق گفته‌های خانم آیدا شاملو (ریتا آتانث سرکیسیان)، به‌نقل از عیسی‌خان (عیسی مقدم)، باغبان شهرک دهکده، جزء اولین خانه‌هایی بوده که در شهرک دهکده به‌عنوان نمونه ازسوی یک شرکت اتریشی در فردیس کرج ساخته شده است. این خانه به صورت پیش‌ساخته، شامل بلوک‌ها و قطعات چوبی از اتریش واردشده و قرار بود اگر از آن استقبال شود، نمونه‌های بیشتری ساخته شود. مالک ابتدایی ساختمان، خانم مریم معینی‌کرمانشاهی بوده است که در سال ۱۳۶۸ خانه ازسوی خانواده شاملو خریداری شد. این بنا از نظر پایداری و سلامتی در شرایط خوبی به‌سر می‌برد و تنها تغییری که در آن ایجاد شده، در طبقه همکف است. در خردادماه ۱۳۷۷ به دلیل بیماری آقای شاملو، استخر و جکوزی داخل ساختمان در طبقه همکف، به اتاق کار برای ایشان تبدیل می‌شود. این استخر که در ضلع جنوب‌شرقی طبقه همکف ساختمان قرار داشته، ازسوی معماری به نام اوستا اکبر با خاک و مصالح پر می‌شود. احمد شاملو در دوم مردادماه سال ۱۳۷۹ در همین خانه، چشم از جهان فروبست و در مراسم باشکوهی در امامزاده‌طاهر کرج به خاک سپرده شد. مالکیت خانه، بعد از درگذشت احمد شاملو، به خانم آیدا شاملو، همسر ایشان، واگذار شد و در سال ۱۳۹۳ مالکیت خانه به‌همراه تمام وسایل آن، ازسوی خانم آیدا شاملو (ریتا آتانث سرکیسیان) به صورت وقف خصوصی، به مؤسسه الف. بامداد انتقال یافت.

پرونده ثبت خانه احمد شاملو به سفارش دفتر ثبت آثار و حفظ و احیای میراث معنوی و طبیعی سازمان میراث فرهنگی به مدیریت آقای فرهاد نظری آماده شد. این پرونده مانند سایر پرونده‌های ثبتی حاوی اطلاعاتی در جهت معرفی ارزش‌های این اثر است که به‌دلیل دارابودن شأن ملی، همچنین به‌دلیل اینکه از نمونه‌های اولیه خانه‌های پیش‌ساخته در ایران است، در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید.

*کارشناس ارشد حفاظت و مرمت بناهای تاریخی

گزارش

خانه‌های نویسنده‌ها مخروبه نشود

شاید اگر قرار باشد از بزرگان ادب و هنر ایران نام ببریم، نام‌های صادق هدایت، سیمین دانشور و جلال آل‌احمد و احمد شاملو در صدر این فهرست قرار می‌گیرند. اما نکته جالب توجه به خانه‌های این بزرگان است. هرچقدر صادق هدایت در این میان بدشانس است و قرار نیست اتفاقی برای خانه‌اش بیفتد، بازماندگان شاملو و دانشور به خانه او توجه داشته‌اند.

خانه هدایت ثبت ملی ۲۴۹۱

این رسم روزگار است؛ در این سال‌ها هربار قرار است سخنی از صادق هدایت شود، گریزی هم به خانه پدری‌اش و وضعیت اسفبار این خانه و بی‌توجهی به آن هم زده می‌شود. هربار هم گزارشی از خانه هدایت منتشر می‌شود که روزبه‌روز به سوی نابودی می‌رود و هیچ نهادی، نه میراث و نه شهرداری، همتی برای نگهداری‌اش انجام نمی‌دهند. همچنان امکان عکاسی از آن وجود ندارد، همچنان هم راهی به آن خانه باز نشده است و همچنان هم خانه شکل مناسبی ندارد و انبار است. در حیاط اندرونی خانه اعتضادالملک، پدر صادق هدایت، در خانه شماره ۳۷ خیابان شهید تقوی که تنها درش از سمت بیمارستان امیراعلم گشوده می‌شود، انباری از وسایل کهنه قرار دارد. روی کاشی‌های آن را رنگ زده‌اند و برخی از آنها را تراشیده و دیوارهای آن در حال پوسیدن است. خانه در سال ۵۳ که فروخته شده، تعمیر شده است، اصالتش حفظ شده است، اما در این سال‌ها به دانشگاه علوم پزشکی تهران سپرده شد. بعدها تبدیل به مهدکودک کارکنان بیمارستان امیراعلم شد و تصویر کودکانه بر رویش کشیده شد، بعد شد انبار و کتابخانه بیمارستان. احمد مسجدجامعی وقتی از خانه هدایت دیدار کرد، از سازمان میراث فرهنگی خواستار حفاظت از این خانه شد، اما چرا این اتفاق هنوز نیفتاده است، کسی نمی‌داند. راستی چرا خبری نیست؟

۲ خانه برای دانشور و جلال

خانه جلال آل احمد و سیمین دانشور که در سال ۱۳۸۳ به عنوان یک نماد فرهنگی هویت‌ساز در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است، در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۹۳ در اختیار شهرداری منطقه یک تهران قرار گرفت تا آنجا را پس از یک‌سری تعمیرات جزئی سه ماهه، به یک نهاد فرهنگی عام‌المنفعه به نام «خانه ادبیات ایران» تبدیل کند. این پروژه که پس از انجام فازهای مطالعاتی و تهیه سناریوی مرمت و تأمین اعتبار آماده اجرا شده بود، ناگهان در اواسط سال ۱۳۹۴ از فهرست پروژه‌های اولویت‌دار شرکت توسعه فضاهای فرهنگی، وابسته به شهرداری تهران خارج و مختصر کارهای اجرائی آن هم متوقف شد. البته عملیات اجرائی مربوطه دوباره آغاز شده است. چند ماه پیش یکی از اقوام این خاندان به خبرگزاری تسنیم گفته بود: «به منزل جلال رفتم و با اصرار توانستم وارد خانه شوم، دیدم که حفره بزرگی در راهرو خانه و میان آشپزخانه ایجاد شده است».به‌هرحال تاکنون دو خانه از خانه‌های سیمین دانشور و جلال آل‌احمد در فهرست ملی ثبت شده است. یکی از این خانه‌ها متعلق به خانه پدری جلال و شمس است که به نام خانه جلال آل احمد در روز ۲۵ مهر سال ۸۳ به شماره ۱۱۲۰۶ در فهرست میراث ملی قرار گرفته است؛ این خانه اکنون در خیابان خیام قرار دارد و هنوز کاربری مشخصی از سوی اداره کل میراث تهران برای آن در نظر گرفته نشده است. خانه دیگری نیز در روز بیست‌وچهارم اسفند سال ۸۳ با شماره ۱۱۴۶۶ به نام خانه جلال آل احمد و سیمین دانشور ثبت شده که این خانه با قدمت پهلوی دوم در خیابان شریعتی بن‌بست ارض قرار گرفته است. این خانه بنا به اظهارات دانشور، در سال ۱۳۳۲ توسط مرحوم معینی و بنا به پیشنهاد جلال و سیمین ساخته شده و آنها پس از مراجعت سیمین از آمریکا در مرداد همان سال به اتفاق جلال در این منزل سکنا داشته‌اند. پس از فوت جلال در سال ۴۸ سیمین در همین خانه تا پایان عمر زندگی کرد. به‌هرحال باید منتظر ماند و دید سرنوشت این خانه‌ها چه می‌شود.

روایت

قید مکان

علی رنگچیان*

خانه در قامت شعر شاملو، مفهومی است یگانه و ژرف. جایی است برای آرامش و خلق لحظه‌های ناب. تحقیقا این معنا با حضور آیدا در زندگی وی پررنگ و عمیق می‌شود.

آیدا معمار خانه شاملوست. طراح فضاست و شاملو این فضا را با کلمات به تصویر می‌کشد و کالبد آن را روح می‌بخشد. در گوشه‌گوشه این خانه نشانه‌های لحظه‌لحظه زندگی و دم‌به‌دم نفس‌کشیدن شاعر احساس می‌شود و این نیز به یمن وجود زنی است که چه در زمان حیات و چه امروز که ۱۶ سال از سکوت شاملو می‌گذرد، همواره چراغ این خانه را مانند زمان حیات شاعر برافروخته و گرم و روشن نگاه داشته است. شاید دو خانه مهم‌ترین نقش را در زندگی هر انسانی ایفا می‌کنند؛ خانه‌ای که در آن متولد می‌شود و خانه‌ای که در آن چشم از جهان فرو می‌بندد. محل دقیق خانه نخست را که در خیابان صفی‌علیشاه تهران واقع شده، نمی‌دانم و اگرچه (در صورت وجود) آنجا نیز مکان جذابی خواهد بود، اما خانه دوم اهمیت بیشتری دارد، چراکه در پس آن کارنامه‌ای است از دوران حیات آدمی که نقطه پایان در آن حادث شده است. پلاک ۵۵۵ دهکده خانه آخر شاملوست. او در سال‌های عمرش در مکان‌ها و موقعیت‌های مختلفی زیسته، اما شاید خانه دهکده اهمیت خاصی در میان آنها داشته باشد.

شاملو شاعری اجتماعی است که در متن جامعه حاضر است. بیان و کلام او نیز مبین چنین تفکری است و با اینکه خانه شیروانی دهکده در فضایی است منزوی و دور از هیاهوی شهر، اما شاعر همچنان در بطن اجتماع حضوری مؤثر دارد و چه گواهی بالاتر و روشن‌تر از «کتاب کوچه».

شاملو در نامه‌ای که در دی‌ماه ۱۳۴۲ به آیدا نوشته، از خانه ایده‌آلش سخن به میان آورده است:

«دیشب ناگهان یاد نقشه افتادم که برای خانه‌امان کشیدیم و تو فورا آن را بردی که بایگانی کنی.

باری غرق رویای آن خانه شدم. تا به حدی که وقتی به خودم آمدم، انگاری سال‌ها در آن خانه، بر فراز تپه بر دامنه کوه‌های پوشیده از جنگل زندگی کرده‌ام!»

و اگرچه این اتفاق ۲۶ سال بعد افتاد و نه در دامنه یک کوه که در انتهای یک کوچه و نه پوشیده از جنگل که با ردیف درختان چنار سربه‌فلک‌کشیده خیابان و باغچه‌ای سبز و کوچک در حیاطی دنج در مکانی خلوت و زیبا با آن کاج صنوبری مشهور و درخت گردو و گیلاس.

«کتیبه بر سردر آن خانه آویخته بودیم که بر آن نوشته بود:

ای بیگانه که خلوت ما را می‌شکنی! همچنان‌که در خانه ما به روی تو باز است، تو نیز بزرگواری کن و ما را از شنیدن عقاید خویش معاف دار. ما از دوزخ بیگانگی‌ها گریخته‌ایم، تا از برخورد با هرآنچه خوشایندمان نیست در امان باشیم. اگر به خانه ما فرود می‌آیی، خلوت ما را مقدس شمار...!»

خانه برای شاملو خلوتی است مقدس. البته خلوتی که دوستان و دوستداران همیشه به آن راه دارند. به زعم نگارنده، این خلوت مفهومی بسیار متفاوت از انزواطلبی و گوشه‌نشینی داشته، چراکه خانه شاعر همواره محل رفت‌وآمد و میهمانی و دورهمی بوده و بنا به تأکید

همه دوستان، روی گشاده و میهمان‌نوازی‌های آیدا در خلق چنین فضایی نقشی اساسی داشته است.

این‌گونه به نظر می‌رسد که شاعر به دنیایی بی‌حصار و بدون محدودیت علاقه داشته و دراین‌میان خانه فضایی است برای دوست‌داشتن:

«روزی ما دوباره کبوترهایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت...
روزی که دیگر درهای خانه‌شان را نمی‌بندند
قفل
افسانه‌ای است
و قلب
برای زندگی بس است».

از نگاه شاعر قفل‌وبندها مانعی است برای دوست‌داشتن. سدی است علیه زندگی. او خانه‌ای می‌خواهد برای نوع بشر و به وسعت دنیا. نسترن شرقی را که تقریبا تا انتها بروی، پلاک ۵۵۵ و در فلزی کوتاه سفیدرنگ ساده را می‌بینی. از فضای حیاط عبور می‌کنی و از راهرو باریکی به دری چوبی می‌رسی. در که باز می‌شود، به فضای مکث کوچکی راه دارد که از طریق در دیگری از فضای داخلی خانه جدا می‌شود و کارکردی شبیه هشتی خانه‌های تاریخی ایرانی دارد.

وقتی به فضای داخلی خانه ورود کنی، فضای باز هال و پذیرایی در مقابلت قرار می‌گیرد. در سمت چپ سرویس و آشپزخانه قرار دارد و در سمت راست اتاقی است نسبتا وسیع که در گذشته محل استخر خانه بوده و پس از بیماری احمد شاملو پر شده و اتاق کار سال‌های پایانی زندگی‌اش بوده است.

کمی جلوتر از در ورودی این اتاق، پله‌های چوبی تو را به طبقه دوم هدایت می‌کند؛ اتاقی که شیروانی خانه به آن فضای ویژه‌ای بخشیده است و دورتادور آن کتاب است و کتابخانه. روبه‌روی پله‌ها دو اتاق خواب وجود دارد که اتاق سمت چپ، اتاق کار احمد شاملو بوده؛ جایی که در آن بسیاری از شاهکارهای شعر و ادب فارسی خلق شده است. روبه‌روی این اتاق نیز اتاق خواب دیگری است که امروز همچنان مورد استفاده آیداست.

خانه احمد شاملو، خانه‌ای است از واژه‌های ناب و مفاهیم نو.

سرپناهی است پر از نور. مأمنی است برای آرامش و شادمانی. اشاره به خانه به مفهوم سرپناهی امن‌وامان انگار که در بطن دنیای شاعرانه شاملو قرار دارد و می‌شود بارها و در جاهای مختلف ردپای آن را دید و لمس کرد.

این خانه امروز در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است؛ خانه‌ای که البته به یمن حضور بانوی نور و آینه تا امروز نیز به‌خوبی حفاظت و حراست شده و اکنون با تمام یادها و خاطرات در حافظه تاریخی ایرانیان ماندگار خواهد شد.

*عضو تیم مستندسازی آثار منقول خانه احمد شاملو